

پدر شهیدان علی اکبر، حمیدرضا و حسین دهنوی به فرزندان شهیدش پیوست

وداع با الگوی ایثار

● موزه شهیدان در خانه آقار جبعلی

رجبعلی دهنوی در باره علی می گفت: پسر شجاع و نترسی بود. همیشه دوست داشت دست ناتوان را بگیرد دشمن ظلم و بی عدالتی بود. مدت ها بود که به کلاس قرآن محله می رفت. جواد آقای ضابط، قاری محله، در هفتم شهادتش که با هم تنها شدیم، گفت: من می دانستم علی شهید خواهد شد. یک روز سر جلسه از علی خواستم که صفحه ای از قرآن را باز کند و بخواند. این آیه آمد: «فضل... المجاهدین علی...» علی پرسید: من هم می توانم از مجاهدان بشوم؟ راستش آن روز خیلی فکر کردم تا اینکه یک هفته بعد خبر شهادتش را شنیدم. حمیدرضا متولد ۵ مهر ۱۳۳۸ بود و ۳ تیر ۱۳۶۲ در عملیات والفجر ۳ شهید شد. پدرش از او به عنوان پسر مؤدب یاد می کرد که در آخرین دیدارش در پاسخ به مادرش برای رفتن به خواستگاری، گفته بود: من با جبهه ازدواج کرده ام، جبهه عشق من است. حال نمی توانم ازدواج کنم، بگذار جنگ تمام شود، حتما ازدواج خواهیم کرد.

حسین متولد ۲۰ شهریور ۱۳۵۰ بود و ۱۲۹ اسفند ۱۳۶۶ در عملیات بیت المقدس ۳ به شهادت رسید. از میان هشت پسر، او ته تغاری بود و شانزده سال بیشتر نداشت که راهی جبهه های جنگ شد. اوضاعی در عملیات رقم خورد که باید یک نفر جان فدا می شد تا تیر بارچی عراقی از سر راه برداشته شود. او کسی نبود به جز حسین دهنوی که شجاعت و شهادتش، جان شمار زیادی از رزمندگان را نجات داد. علیرضا و موسی دهنوی هم به ترتیب در سال های ۱۳۶۵ و ۱۳۶۶ بر اثر مجروحیت به درجه جانبازی نائل آمدند. این رشادت ها و نگاه اعتقادی حاج رجبعلی دهنوی به حفظ خاطرات دفاع مقدس، او را بر آن داشت که فضایی را در گوشه ای از حیاط خانه قدیمی اش به معرفی حال و هوای آن روزها اختصاص دهد. خیلی زود موزه شهیدان در قلب خانه پدری و نزدیکی حرم رضوی با جمع آوری عکس های شهیدان و ویژه سه فرزند شهید مرحوم رجبعلی سروسامان می گیرد و برای علاقه مندان آماده بازدید می شود. غروب آفتاب نزدیک است و رفت و آمدها به خانه رجبعلی بیشتر می شود. همه برای آخرین وداع با بزرگ خاندان، پدری فداکار و ایثارگر، آماده می شوند. حزن غریبی در فضای خانه پیچیده است.



● در حق الناس دقیق بود

علیرضا دهنوی، پسر ارشد مرحوم رجبعلی، برایمان از آخرین روزهای زندگی پر برکت پدرش می گوید: مرحوم پدر به تکالیف شرعی و لقمه حلال توجه خاصی داشت. از نه سالگی در جاده رفت و آمد می کرد و راننده ماشین های سنگین بود. بارها شده بود که برای وعده ناهار یا شام رستوران های بین راهی متوقف شده بودیم و برای پرداخت هزینه غذا تعارف می زدند که نیازی نیست، اما پدر زیر بار نمی رفت و تا ریال آخر حساب می کرد. گاهی پیش آمده بود که ما بچه بودیم و در برخی سفرها، همراهی شان می کردیم. گاهی پیش می آمد که موقع غذا خوردن پدر زودتر از رستوران خارج می شد و پرداخت وجه غذا را ما انجام می دادیم. در مسیر اگر متوجه می شد کم و کسری ای اتفاق افتاده است، کیلومترها دور می زد تا به همان موقعیت برگردیم و پرداخت وجه را کامل کند. تا این حد به حق الناس دقت می کرد و مادام که ما تذکر می دادند که حواستان جمع باشد!

● رنج دل تنگی پدر را کسی ندید!

او از صبوری پدر هم چنین تعریف می کند: پدر در عین تواضع و مهربانی، شخصیت محکمی داشت. یادمان نمی آید در همه این سال ها حتی پس از درگذشت مادر در سال ۱۳۸۸، حرفی از دل تنگی هایش برای برادران شهیدم بزند. نشان به آن نشان که با توجه به سیاست های کنترل جمعیت در زمان پهلوی، پدر و مادرم به دلیل فرزند زیاد داشتن همیشه نقد می شدند، اما فقط یک پاسخ برای این افراد داشتند که موظف اند برای حضرت مهدی (عج) سرباز تربیت کنند. همین روحیه، هم مهم ترین انگیزه صبر و استقامت برای پذیرش از دست دادن سه فرزندشان بود. هم در این سال ها کسی رنج دل تنگی پدر را در این هجران ندید یا دست کم متوجه نشد! رجبعلی دهنوی هرگز از آرمان های انقلابی اش کوتاه نیامد. علیرضا پسرش، می گوید: پدرم معتقد بود کسی که طرفدار انقلاب است یا از ابتداء در شکل گیری انقلاب نقش داشته، دست پاک و امانت دار است و کسانی که غیر از این عمل می کنند، ضد انقلاب هستند.

● از غذا خوردن افتاده بود اما رأی داد

فرزندش تعریف می کند که سال گذشته با وجود ضعف و بی حالی شدید پدر بار خدمتش می رسیدیم، از انتخابات پرس و جوی کردیم و نگران بودیم که مبادا از انجام یک تکلیف شرعی جا بماند. بالاخره روز موعود فرار رسید. با اصرار ما، اما مجاب کرد شناسنامه اش را برایش بیاوریم و کمک کنیم تا برای رأی دادن آماده شود. مثل معجزه بود که دیگر از غذا خوردن افتاده بود، اما حاضر نشد تا جان در بدن دارد، از عقایدش کوتاه بیاید و با هر سختی ای بود، در انتخابات شرکت کرد. رجبعلی دهنوی صبح روز سه شنبه ۲۸ فروردین ۱۴۰۳ پس از تشریف به حرم رضوی و تشییع شدن در میان مردم، در قطعه صالحین بهشت رضا^(ع) به خاک سپرده شد. روحش شاد و یادش گرامی.



سعیده ساجدی نیا انوای آیات نورانی قرآن تا کمی آن طرف تر به گوش می رسد. ردصدا را که می گیری، به خانه ای در بن بست کوچه می رسی که سردرش تا بلو عکس سه شهید است. حالا عکس خندان پدر هم وسط گل و شمعدان و سینی خرماری میزی که کنار در کوچک خانه قرار گرفته است. از هجرت او خبر می دهی، مردی که دارنده نشان ایثار بود و علاوه بر حضورش در جبهه و جانبازی و دوفروزش، سه شهید هم در راه دفاع از ناموس و خاک وطن تقدیم کرده بود. اورسم از جان گذشتگی و شهادت را به خوبی به فرزندانش آموخته بود و تا آخرین نفس های نود و هفت سالگی اش از اصول و آرمان هایش دست نکشید.

پدر شهیدان دهنوی آسمانی شد. پدر شهیدان علی اکبر، حمیدرضا و حسین در حالی به فرزندان شهیدش پیوست که علی اکبر سیزده ساله اش را در ۱۰ دی ۱۳۵۷ مقابل استانداری شهید کردند. حمیدرضا بیست و چهار ساله اش در عملیات والفجر ۳ و حسین شانزده ساله اش در عملیات بیت المقدس ۳ به درجه رفیع شهادت نائل شده بودند. هم زمان با ملکوتی شدن روح حاج رجبعلی دهنوی، در این شماره نگاه می اندازیم به خاطرات او از فرزندان شهیدش و خدمات او که سال هادر منزلش ادامه یافت و حالا فرزندار شدش بر ایمان روایت می کند. مادر زمان حیات حاج رجبعلی در شهر آرا محله ۴ مهر ۱۳۹۲ به سراغش رفته بودیم.

